

قیام الدین قیام

قسمت سوم

بنام آنکه قلم آفرید و به آن قسم یاد کرد

روزهای 7 و 8 ثور را به یاد دارم

خواننده محترم!

قبلاً یاد آور شدم، که قصد من از نوشته ها (قبلی و فعلی) که طور فشرده، نامنظم و شتابزده و یاد آوری از رویدادها گذشته، به ویژه چند دهه ی اخیر، به هیچ وجه، تازه کردن زخمها و دردهای بازمانده گان و وابسته گان قربانیان حوادث هولناک، سرزمین من و تو را ندارم. بلکه در حد توان می خواهم مروری داشته باشم بر برخی حوادث تاریخ گذشته، همچنان چشم دیده ها و تجارب مستقیم خود و آنچه که در ذهنم خطور می کند با هموطنان خویش شریک سازم تا اگر درسی باشد از عمل کردهای مثبت و منفی دیروز و امروز جهت بکار برد در فرای فعالیت کاری ما. مردی از تبار آگاهان که مولانای بلخ در جستجویش بود، گفته است:

هر که ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

(بیدل صاحب دلان)

همانطوریکه، قبلاً یاد آور شدیم... محمد داود خان در 26 سرطان 1352 ش کودتای سفید و موقفی را علیه نظام محمد ظاهرشاه (فرزند کاکایش) عملی ساخت و صدای آزادی نیم بندی را که رژیم قبلی، با تفنن پذیرفته بود، ملغی کرد و برخی از اعضا جناح فرکسیون پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حدخا) را در بدنه های بالا و پایینی حاکمیت خویش جابجا کرد. حرکاتی زیکزاک محمد داود خان در سیاست داخلی و خارجی و ترک موضع از سیاست های خارجی قبلی اش، سبب گردید تا چند خورد ضابط و افسر اردو برای رهبرانشان که در توقیف خانه کابل چند روز قبل زندانی شده بود، بتاريخ 7 ثور 1357 ش دست به کودتا زنند و رژیم مذکور را سقوط داده و حزب (حدخا) برکشورحاکم گردد.

بنا به عدم شناخت از ماهیت حزب و بیزاری مردم از حاکمیت های قبلی (چون از کفکش سابق آگهی داشتند و از کفکشانی بعدی چیزی پیشبینی نداشتند) به استثنای برخی حلقات سیاسی و شخصیت های تیزبین، متباقی اقشار، لایه ها و طبقات مختلف مردم جامعه از رژیم نوپا (حاکمیت حزبی) به حمایه برخاستند.

دیری نگذشت حکومت با صدور فرمانهای پی در پی و پافشاری قهری بر تطبیق آن که با سنتها و اعتقادات مردم مسلمان کشور عمیقاً در تضاد و تناقض بود، عصیان و قیامهای خود انگیخته و خودجوش سراسری مردم را در کشورسبب گردید. بالاثرتضادهای خفته در ذهنها و اضافه خواهی و برتری جویی حلقات، در درون حزب و دولت، جناح خلق حزب که اهرم قوت های نظامی را در اختیار داشت، رهبری جناح پرچم را، کنار زد و بدنبال آن، نورمحمد "تره کی" توسط، حفیظ الله "امین" به قتل رسید، همزمان جنگها در سراسر کشور سیرصعودی بخود گرفت.

در چنین جو و فضای پرتنش سیاسی- نظامی، بسیاری از کشورهای منطقه و جهان که قبلاً در سرزمین افغانستان غیر مستقیم دست درازی داشتند، مستقیماً مداخله نمودند. از جمله، اتحاد جماهیر شوروی در نخستین روزهای ماه جدی سال 1358 ش به افغانستان لشکر کشید، حفیظ الله "امین" (رهبر حزب و دولت) را که خود حاکمیت را قبلاً غصب کرده

بود، به تاریخ 6 جدی به قتل رساند و بار دیگر تداوم حاکمیت تک حزبی با اتحاد جناحهای (خلق طرفداران گروه نورمحمد "تره کی" و پرچم "حد خا") به رهبری ببرک "کارمل" در شرایط دیگر و با وسایل دیگری ادامه یافت.

با استقرار قوت‌های نظامی شوروی در کشور و با گذشت چند روزی از این واقعه، جنگ‌های خانمان سوز و فاجعه بار و گسترده راه اندازی گردید و افغانستان عملاً به صحنه جنگ وحشتناک "گرم" (توسط گردانده گان قطبهای "جنگ سرد" در جهان و طرفداران و متحدان آنها در منطقه) تبدیل گردید. آن بود که از هوا و زمین بر مواضع نیروهای مخالف (جهاد گران) حاکمیت و قوت های شوروی یورش بردند و بسا خانه ها و برخی از گوشه های دهات و قصبات ویران گردید و تلفاتی جانی و مالی زیادی بر مردم کشور تحمیل شد.

همچنان به هدایت رهبران تنظیم های هفت گانه مقیم جمهوری اسلامی پاکستان و حلقاتی مقیم در جمهوری اسلامی ایران (گروه های عمدتاً از قوم هزاره و تشیع که در سال 1366 ش تنظیم های هشت گانه را ایجاد نمودند و سرانجام در سال 1368 ش به حزب وحدت اسلامی ارتقا یافت. همچنان "شورای اتفاق اسلامی افغانستان" که از استقلال معین بر خوردار بود) که در عقب احزاب هشتگانه، دولتهای مشخص (ایالات متحده امریکا، انگلستان، ایتالیا، چین، عربستان سعودی، پاکستان و همسو) و در عقب گروه های مقیم کشور ایران ("دولت آیت الله خمینی") نیروهای جنگی تحت امر خویش را برای تخریب برخی از پل ها، پلچک ها، مکتب ها، کلنیک ها و بعضاً ساختمان های عام المنفعه وا داشتند و مانند گذشته به کشتار عناصر غیر نظامی و غیر خودی ادامه دادند. مردی از تبار دلها سالها قبل در باره ظلم ظالمان گفته بود:

چراغ ظلم ظالم تا دم محشر نمی سوزد اگر سوزد شبی سوزد شب دیگر نمی سوزد

(بیدل بزرگ مرد دلها)

این را باید یاد آوری نمود که پناهنده گان، مناطق مختلف کشور با در نظر داشت مسایل گوناگون، از جمله دینی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی به کشورهای پاکستان و ایران پناه بردند، برخی از آنها تلاش ورزیدند تا تشکل ها و نهادهای سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و خدماتی را با محتوا و روحیه اسلامی ایجاد نمایند. جمع حلقات قبلی که در گذشته (رژیم محمد داود خان) در کشور پاکستان جای خوش کرده بودند، شمار مجموعی آنها (گروهها و تنظیم ها قدیم و جدید تشکیل) نزدیک به 80 نهاد و تشکل رسید.

بخشی از گروه ها و تنظیم های ایجاد شده در پاکستان از این قرار بود: حزب اسلامی "آقای حکمتیار"، حزب اسلامی "آقای خالص"، جمعیت اسلامی "آقای ربانی"، جمعیت اسلامی "آقای سهاک"، جبهه نجات ملی "آقای گیلانی"، قومی اسلامی افغانستان، حزب الله، اسلامی قومی اتحاد، اتحاد اسلامی "آقای سیاف"، حرکت انقلاب اسلامی "آقای نبی"، اتحاد اسلامی ملی، جبهه نجات اسلامی "آقای مجددی"، جبهه اتحاد اسلامی، ملت ابراهمی، حزب شرعی، وحدت المسلمین، جبهه لبرال اتحاد ملی اسلامی، دافغان اسلامی ملی انقلاب، سرتیری اسلام، اتحاد اسلامی شمال افغانستان "آقای خاوری"، اتحادیه حقوقدانان مهاجر "آقای محسن"، افغان ملت "آقای حداد"، اتحاد قوم بلوچ "آقای گورگج"، اتحاد اسلامی "آقای حاجی قمرگل"، جبهه غازی اتحادیه کنرها "آقای مجروح"، اتحاد هزاره شیخ "آقای عثمان"، اتحاده داکتران افغان "آقای غازی علم"، شورای انقلابی اتفاق اسلامی، مرکز اطلاعات "آقای مجروح"، طریقت خلافت اسلامی "آقای قندزی"، دپارتمنت تعلیمی مهاجرین، وحدت ملی افغانستان "آقای جنرال اکرم"، جهاد فی سبیل الله "آقای رحیم گل"، جبهه مبارزین المجاهد، مسئله لویه جرگه "آقای بیرکزی"، نهضت الفرقان المسلمین "آقای مولوی عبدالستار"، جمعیت العلمای اسلامی افغانستان "آقای مولوی محمدرحیم"، اتحادیه خیریه اسلامی افغانستان "آقای داکتر رسول"، اتحاد اسلامی نورستان "آقای مولوی عبدالرزاق"، انتقام اسلام، اتفاق اسلام اتحاد قومی حدران، پشتون جبهه، شورای انقلابی ملی، مدافعه اسلام، جماعت زمان لویه جرگه، قومی جبهه، متحده جبهه، سازمان هزاره و غیره با در نظر داشت پالیسیها و سیاستهای دولتهای ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، چین، پاکستان و کشورهای دیگر همسو که متحدانه در این راستا عمل مشترک داشتند، به استثنای تشکلهای "هفتگانه" (حزب اسلامی 1، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، حزب اسلامی 2،

جبهه نجات ملی و محاذ ملی اسلامی که از امکانات مالی، لوژستیکی، تسلیحاتی، همکاری های استخباراتی و غیره دولتهای متذکره برخوردار بودند) مستقر کشور پاکستان، متباقی تشکل ها حق فعالیت را در کشور میزبان (پاکستان) نیافتند، همگان منحل گردید، هر گروه طور جمعی و یا منفرد در تشکلهای "هفتگانه" جبراً ادغام و یا پراکنده شده پی کار خود شدند. این مساله داستانی دارد بس طولانی.

همچنان حلقات و گروه های عمدتاً مربوط قوم هزاره با پناهنده گان بی شماری با استفاده از شرایط پیش آمده ی حاکمیت جدید (نظام آیت الله "خمینی") در کشور ایران جای گرفتند، به استثنای گروه های مشخص که بعدها تنظیم های هشتگانه مانند (سازمان نصر، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد افغانستان، نیروی اسلامی، دعوت اسلامی، جبهه متحد اسلامی، حزب الله و نهضت اسلامی) را ایجاد نمودند. کشور میزبان زمینه های لازم، همکاری های موثر مالی و وسایل نیازهای جنگی را، در اختیار قرار داد و به حلقات باقیمانده (به شمول "شورای اتفاق اسلامی افغانستان" با رهبری سید بهشتی که از سال 1358 ش مبارزه جدی را علیه رژیم کابل آغاز نموده بود و در مناطق مرکزی الی ولایت غزنی فعال بود و سید محمد "جگلن" یکی از قومندانان شورای مذکور به شمار می رفت) حق فعالیت داده نشد.

تنظیم های هفتگانه مقیم کشور پاکستان و حلقاتی یاد شده مستقر در کشور ایران، هر یک غرض گسترش ساحه نفوذ خویش بخاطر در یافت نوعی (مالیه، حشر، نکات) و سرباز گیری از ساحه تحت حاکمیت خویش و کمپ های مهاجرین (در کشور پاکستان) و (پناهنده گان سرگردان در کشور ایران) بار بار به جان هم در افتادند و از این بابت تلفات سنگین را بر مجاهدین و مردم غیر نظامی و عادی کشور بیچاره و فقیر وارد نمودند. آنها (هریک گروه ها و تنظیم ها) بخاطر تصفیه حساب های ذات البینی خویش و در گیری های میان قومندانان داخلی هر، یک از تنظیم ها صورت می گرفت و از بابت این مساله نیز بر تلفات نیروهای آنها و مردم عادی به شیوه دیگری می افزود. مجموع تلفاتی ناشی از موارد فوق، بیشتر از تلفاتی بود که مجاهدین و مردم در برابر رژیم حاکم و قوتهای نظامی شوروی متقبل شدند.

همچنان حلقات و تشکل های دیگری چون ("سفزا" که در اسد سال 1357 ش دست به شورش زده بود، "ساما"، حلقات متفرق از "سازمان جوانان مترقی" که در سال های 1347-1348 ش فعالیت یگانه و واحدی داشت و ارگان نشراتی بنام "شعله جاوید" را در دوازده شماره منتشر نمود و در 20 جدی 1348 توسط رژیم مصادره گردید و دستجات دیگری که مجموع آنها با تنظیم ها و گروه های مسلح تندرو اسلامی مخالف رژیم حاکم، هماهنگی عقیده تی و فکری نداشتند و علیه رژیم 7 ثور و یا تداوم آن تحریکاتی نظامی را چه به شکل مستقل و چه در پوشش گروه ها و تنظیم های اسلامی راه انداخته بودند، درد سرهای را به وجود آورده و حاکمیت را سراسیمه ساختند. آنها در چنان وضعیت و موقعیتی قرار گرفتند، چون پیش رو "تیر" و پشت سر "جر". در فرجام، از سوی دو طرف متخاصم (رژیم حاکم کابل، تنظیم ها و گروه های اسلامی) به شدت سرکوب شده و برخی ها از روی ناگزیری در یکی از دو نیرو متخاصم ادغام گردیدند. به گفته ای دوست دیرآشنای در شرایط نخست "مرد جنگ" و در شرایط دیگر "مرد صلح" شدند و مابقی بعنوان حلقه های کوچک شدیداً زخم خورده و مجروح، پی آرزوهای انسانی خویش در تکاپو باقی ماندند. سرنوشت آنها و مجموع نیروهای "سومی" کشور در آن مقطع زمانی، بسا تراژیدی و درد آور و همزمان وجدانی بود. می توان این را به یاد آورد: عبدالمجید کلکانی به تاریخ 8 حوت 1358 ش چگونه گرفتار شد بی حد شکنجه گردید و در مقام سر افزای، ناجوان مردانه به تیرش بستند. مردان دیگری سرزمین آغشته بخون ما، نه در سرزمین خویش مصوون بودند و نه در کشورهای همسایه و باز شاهد بودیم که چگونه عبدالقیوم "رهبر" بتاریخ 7 دلو 1369 ش در کشور پاکستان ترور گردید و سید بهالدین "مجروح" در سال 1367 ش توسط حزب اسلامی گلب الدین "حکمتیار" به شهادت می رسد و بسا "رهبر" ها و "مجروح" ها، در کشور پاکستان مظلومانه به شهادت رسیدند. با تاسف چنین قصه های درد ناک و درد آور در کشورهای همسایه و سرزمین ما که دو طرف (حاکمیت کابل و گروه ها و تنظیم ها) طوریکه از آنها (نیروهای سومی) خواسته بودند، نه گفتند کم نبود. اسناد ما آنچه را دیده بود اینگونه به نظم در آورد:



عبد القیوم "رهبر"

کشند بشر را که سیاست این است کردند جهان تبه که حکمت این است
کسوت خیر خواهی نوع بشر زادند چه فتنه ها، مهارت این است
استاد خلیل الله "خلیلی"



عبد المجید "کلکانی"

در

حاکمیت 6 جدی با رهبری حزبی و دولتی به اتکای قوت های نظامی شوروی، تحت زعامت ببرک "کارمل" به تاریخ 16 جدی 1358 ش دروازه های زندان های کشور را بروی محبوسین سیاسی حاکمیت دوران سلف خویش (نورمحمد "تره کی" و حفیظ الله "امین") گشود (اما سالهای بعد، زندانهای مذکور، پراز زندانی های سیاسی شد) در جمله ی زندانی های رها شده 16 جدی همان سال، چندتن از کدر رهبری، تعدادی از اعضا و هواداران "سازا" (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) که مانند دیگر زندانیان تصادفاً جان به سلامت برده بودند، نیز شامل بودند. همچنان محمد بشیر "بغلانی" که قبلاً در جمهوری تاجکستان اتحاد جماهیر شوروی پناه گزیده بود، دوباره به افغانستان بازگشت. آنها یکجا با چند تن از مسوولین (انجینر حبیب الله، انجینر مسعود، انجینر ابرار، امیر محمد "بقای" به دستگیری سلطان محمود و نورالله) مخفی سازمان که از پیگرد و زندانی شدن رژیم نور محمد "تره کی" و حفیظ الله "امین" در امان مانده و فعال بودند. در ماه های دلو و حوت سال 1358 ش و اوایل ماه های سال 1359 ش نشست های پی هم و دوامداری را (با بحث های داغ برای اینکه چه باید کنند) راه انداختند.

اعضای شامل جلسات، اوضاع و مسایل جاری کشور، منطقه و جهان را در آن مقطع زمانی این گونه به تحلیل گرفتند:

الف - حزب حاکم (حدخا) باشکل و شمایی دیگر و به اتکای قوت های نظامی اتحاد جماهیر شوروی و به همکاری سیاسی، لوجستیکی، مالی، تسلیحاتی و استخباراتی آن کشور، حاکمیت تک حزبی را دنبال کرده به سرکوب و استبداد مردم افغانستان بیش از پیش می افزایند و در شرایط کنونی عمدتاً در شهرها، مغرورانه حکومت می راند و به هیچ عنصر و یا گروهی سیاسی و نظامی غیر از خود، مجال تنفس کشیدن را نخواهد داد، چون مودل مسکو (دیکتاتوری یک حزبی) را دنبال می کند و شوروی نیز آرزوی رسیدن به آب های گرم را در سر می پروراند.

ب- به همین ترتیب، در اطراف، دهات و قصبات جنبش های خودانگیخته و برحق مردم را که قبلاً آغاز شده بود، تنظیم های مقیم در کشور پاکستان (حزب اسلامی 1، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، حزب اسلامی 2، جبهه نجات ملی و محاذ ملی اسلامی) غصب نموده و در همکاری همه جانبه مالی تسلیحاتی لوجستیکی استخباراتی و غیره دولت های ایالات متحده امریکا، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، عربستان سعودی، چین و غیره با سازمان دهی شبکه های در کشور پاکستان، حاکمیت می رانند.

به همین ترتیب گروه های مقیم کشور ایران که بعد ها تنظیم های هشتگانه (سازمان نصر، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد افغانستان، نیروی اسلامی، دعوت اسلامی، جبهه متحد اسلامی، شورای حزب الله و نهضت اسلامی، همچنان شورای اتفاق اسلامی که در ایجاد تشکل های هشتگانه سهمی نداشت) را به وجود آوردند و دولت ایران زمینه های لازم و همکاری های همه جانبه و موثر، از جمله وسایل نیازهای جنگی و مالی را در اختیار ایشان گذاشته است. هر دو (تنظیم های هفتگانه مقیم کشور پاکستان و گروه های متعدد مقیم کشور ایران) از امکانات و شرایط لازم داخلی و کمک های موثر خارجی بخصوص تنظیم های هفتگانه برخوردار می باشند.

آنها (تنظیم های مقیم پاکستان و تشکل های مستقر در ایران) خود را مالک بالامنزاع رهبری مردم قلمداد می کنند، به هیچ وجه حق اشتراک بر دیگران را نیز یرفته بودند. چون جبهه های مربوط به عناصر ملی از جمله و بطور نمونه می توان از جبهه ی ارگو در ولایت بدخشان مثال زد. آن جبهه را، قومندانان محل جمعیت اسلامی در منطقه سرکوب نمود و رهبری آن (ملا عبدالصمد، ملا عبدالرسول و پهلوان عبدالقیوم خان) را به شهادت رسانیدند. نیز سرنوشت جبهه هات دیگر و رهبری آنها که دیگه ملی داشتند، هم مانند سرنوشت جبهه ارگو بوده و شمار عناصر منفرد که توسط برخی قومندان های تنظیم های گوناگون در مناطق مختلف سر به نیست شده بود بی شمار یافتند.

ج - تشکیلات سازمان را از نظر گذراندند، متوجه شدند که بی حد زده و مجروح و حدود بیش از 4000 تن از اعضا، هواخواهان و بخشی از کدر رهبری از جمله (محمدطاهر "بدخشی"، مولانا بحرالدین "باعث"، عبدالرشید "فرخاری"، عبدالحفیظ "عبدالله"، دولت محمد "حکیم"، انجنیر محمدحسن "سپینتامن" و سید محمدشاه "واصل آبادی" توسط رژیم "7 ثور" به شهادت رسیده و بدنه های اصلی تشکیلات سازمان توسط رژیم کابل و تنظیم های اسلامی نابود گردیده است. با در نظر داشت چنین تحلیل و ارزیابی دو دیدگاه متضاد در بین اعضای اشتراک کننده جلسات مذکور مشخص شد:



محمد طاهر "بدخشی" عبد الحفیظ "عبدالله" انجنیر محمد حسن سید محمد شاه دولت محمد "حکیم" انجنیر عبد الرشید بحر الدین "باعث"

دیدگاه اول، به انحلال سازمان تاکید داشت، شاملین دیدگاه مدحود دلایل خود را داشت و در میان اعضای شامل این دیدگاه دو نظر متفاوت مطرح بود. مشمولین نظر نخست، رفتن به حزب حاکم را مفید ارزیابی کرد، اعضای مشمول این نظر در ماه جوزای سال 1359 ش جهت تطبیق اهداف و نظریات خویش به حزب (حدخا) پیوست. اما افراد شامل نظر دومی در ضمن تاکید بر انحلال سازمان، پیوستن به حزب را ناصواب شمرد و تاکید بر منتظر ماندن شرایط مناسب فردا کرد. آنها موقتاً از سیاست دست کشیدند و مومینانه زیستند.

دیدگاه دوم، متفاوت از دیدگاه و نظریات فوق اینگونه بود:

1- حاکمیت حزب (حدخا) و موجودیت قوت های نظامی شوروی در افغانستان، بنا بدلایلی مختلف و آفتابی غیر قابل پذیرش بوده و تاکید داشت که عصیان برحق مردم افغانستان بیش از پیش علیه رژیم و موجودیت قوت های نظامی شوروی گسترش یافته و در شرایط فعلی وجوی قطبند های جهانی موجود، دخالت قطب مخالف جهانی اتحاد شوروی، در قضیه افغانستان، جهت حمایت مخالفین مسلح رژیم در سطوح و ابعاد مختلف امرحتمی است. رقبای جهانی شوروی، در پی آنند تا افغانستان، و یتنامی باشد برای اتحاد جماهیری شوروی.

2- همچنان طرز دید رهبری تنظیم ها، چگونگی دریافت کمک ها و وابستگی آنها را به شبکه ها و کشورهای حامی آنها در جهت به کجراه کشاندن جنبش خود انگیزه و برحق مردم افغانستان را، جداً تشویش آور و سخت زیانبار تشخیص داد.

3- حزب (حدخا) و قوت های نظامی شوروی مشترکاً و عمدتاً در شهرها حاکمیت می رانند و مجموع تنظیم ها و گروپ های اسلامی با کمک و همیاری حامیان منطقه یی و بین المللی شان عمدتاً در دهات فرمان می رانند. هر دو به هیچ وجه به غیر از خود که جامعه را به دو بخش و به دو قطب تقسیم کرده اند، اجازه فعالیت سیاسی را به دیگران نداده، حتا حق حیات فزیکتی را به آنها ناجایز می دانند و در پی سرکوب بی رحمانه آنها در کمین بوده و لحظه شماری دارند.

عناصر و نیروهای که در چنین شرایطی در جستجو "راه سوم" بودند، نیز به این ضرب المثل روزگار واقف بودند یکطرف "جر" طرف دیگر "تبر"، اما صاحبان دیدگاه دوم (انتخاب کننده گان راه سوم) به دوام مبارزه با هویت سازمانی خویش تاکید ورزید و با توکل به خدای عالمیان، خواست از موانع چون "جر" و "تبر" عبور نمایند.

همین بود که "راه سوم" انتخاب گردید و برای خروج از بن بست، چند مساله اساسی به عنوان الویت های کاری به ترتیب ذیل تشخیص گردید:

1 - از این که تشکیلات سازمان سخت زخمی و مجروح است و هزارها تن از هواداران، اعضا، کدرهای و بخشی از رهبری سازمان توسط رژیم و گروه های تنظیمی به شهادت رسیده بودند، به این خاطر یکی از اولویت و نخستین کارخویش را احیا بدنه از بین رفته تشکیلات و بازسازی سازمان دانست.

2 - در صورت ممکن جهت سمتهی جنبش مسلح و برحق مردم که رستاخیز مردم کشور به کجراه کشیده شده است، رفتن در میان جنبش مسلح مردم را با استفاده از زمینه های ضعیف و موجود که از دید دو قطب پنهان مانده و از ضربت و نابود شدن نجات یافته بود، یکی از سمت های دیگر کار خویش تشخیص داد و اعزام عده ای از اعضای آماده و کمتر شناخته شده سازمان را به نقاط مساعد در جبهات، از جمله ی وظایف عملی خود شمرد.

3 - برای انسجام نیروهای همسو سیاسی، نظامی و ایجاد جبهه راه سوم چه در ساحه حاکمیت حزب (حدخا) و قوت های نظامی شوروی و چه در ساحه تسلط جبهه های جهادی، همچنان بخاطر پیدا کردن قوماندان های غیرافراطی و تندرو در داخل جبهه ها، در پی جستجو و تشخیص آنها شد. این دو مساله را بسیار، بسیار با اهمیت دانست و پی یافتن آنها گردید.

4 - برای تحقق الویت های فوق که به آنها اشاره شد و مسایل دیگر، بنا به ناگزیرهای عینی که آنها را بر شمردیم، غرض کمایی کردن فرصت زمانی، مجال تنفس جهت دسیایی به فعالیت های سازمان و برای جلوگیری از ضربه مستقیم یا به حد اقل رساندن آن از طرف حزب حاکم و حامیان جهانی اش، همچنان در صورت امکان برای دریافت رمز و رازهای آن زمان، باب مذاکره را با حزب (حدخا) گشود و در راستای تطبیق سمت های مشخص شده کاری خویش پله به پله و با احتیاط تمام گام نهاد. شاعری واقعیت های آن زمانی (یعنی نه در شهرها جایست و نه در روستا ها مکانی، یا زمین سخت و آسمان بلند) را اینطور به تصویر می کشد:

در میان قعر دریا تخته بندم کرده اید باز می گویی که دامن تر مکن هشیار باش

(فرهمنند "الهام")

جالب سخن این جاست که همزمان با آغاز و دوام مذاکره، میان هیئت های جانب های رهبری "سازا" و "حدخا" و اشتراک یکن از اعضای رهبری "سازا" (محمد بشیر "بغلانی") بحیث وزیر عدلیه و سرپرست لوی سارنوالی جمهوری دموکراتیک افغانستان در ماه میزان سال 1362 ش به اساس فرمان نمبر 20 در کابینه، به رهبری ببرک "کارمل" تقرر یافت و اجرای وظیفه نمود. اما بخشی از اعضا و کدرهای سازمان (سازا) تحت فشار همیشگی رژیم وقت قرار داشت، نیز افسران و سربازان شناخته شده سازمان بخصوص سربازان و افسران غند 24 مربوط وزارت دفاع افغانستان در بدخشان، عمداً به جبهه های داغ جنگ، منحیث پیشمرگان در چند نوبت بدون معیارهای تعلیمات نامه عسکری (تبدیل شده گان نه از تبدیلی و نه از اعزام خویش آگاه می شدند، اسیروار) بدون آگهی قبلی سریع بنده وار اعزام می گردیدند و هیچگاهی توقیفگاه های امنیت دولتی و زندان شهر فیض آباد بدخشان در حاکمیتی به رهبری ببرک "کارمل" خالی از اعضا و هواداران سازمان نبود. طور مثال:

تعدادی بار بار بنام سازمان توقیف و محاکمه شدند و برخی ها هیچ ارتباطی با "س.ا.ز.ا" نداشتند و بار آخر در سال 1364 ش از طرف "محکمه اختصاصی انقلابی" آن هم غیابی (شوق دیدار هئیت قضای را داشتیم متاسفا نه به دیدار

مبارک شان نایل نشدیم بعدها آگهی یافتیم که محترم "شادان" قاضی موظف دوسیه و محکمه ما توسط شخصی تفنگداری بدون محاکمه ترور گردید. انالله و انالهی راجعون اگر رضای خداوند باشد دیدار به روز رستاخیز باقی ماند) به حبس های از سه تا پنج سال به جرم فعالیت های سیاسی و سازمانی "س.ا.ز." محکوم به حبس شدیم، محکومین این دوسیه از این قرار است: حاجی بیک "چنگیزی" هواخا، حاجی محمد سلیم، جمعه بای بزاز، گل زرین و عوض محمد هیچ رابطه سازمانی نداشتند، عبدالحمید ترافیک، عبدالمجید معلیم، شاه عبدالاحد، عبدالاحمد کمیسار نظامی و این جانب اعضای سازمان و کمیسار نظامی منتظر محکمه نظامی باقی ماند. این موضوع و همچون موضوعاتی دیگر را در آینده، پی خواهیم گرفت. باید گفت، رژیم ببرک "کارمل" در این مورد، سیاست "آب را گل آلود ساز و ماهی بگیر" را پیشه کرده بود. یعنی رهبری سازمان را مصروف نگهداشت و بر بدنه های آن شلاق زد تا بدنه سازمان را مطیع خود سازد چیزی از این بابت حاصل نشد که نشد.

خواننده محترم!

دیدیم چگونه زمینه های هجوم اردوی شوروی قدم به قدم فراهم گردید تا در افغانستان پیاده شد. به همین ترتیب شرایط بگونه ی مساعد ساخته شد تا پای عناصر و گروه های تندرو اسلامی بین المللی از نقاط مختلف جهان به سرزمین افغانستان کشانده شود و با پشتیبانی ثروت های نا تمام شیخ های عرب در همکاری برخی کشورهای جهان غرب و با سازماندهی استخبارات و کمک فوج حکومت پاکستان، کشور ما عملاً صحنه ی رقابت ها و کشمکش های نظامی و سیاسی دو قطب قدرتمند جهانی و کشورهای حریص منطقه گردد.

در ارتباط با مجموع عملکردهای فوق که از آن یاد آوری گردید، مسیر اصلی و انتخاب شده جنبش ها و قیام های خودجوش و برحق مردم، توسط بسیاری از رهبران و تعدادی از قومندان های جهادی که برخی خود از آن "دانه" و "دام" آگاه نبودند، در اختیار استخبارات کشورهای منطقه و جهان قرار گرفت. به این ترتیب خیزش های رهایی بخش مردم ما عملاً به انحراف کشانده شد.

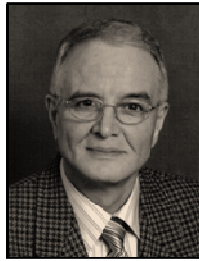
با به قدرت رسیدن میخائیل گرباچف در سال 1364 ش و با بوجود آمدن تغییرات فکری و سیاسی و با پالسی های جدید در رهبری اتحاد جماهیر شوروی، راه دایر شدن پلینوم 18 کمیته مرکزی حزب (حدخا) در ماه ثور 1365 ش، جهت استعفا ی ببرک "کارمل" از رهبری حزب و انتخاب داکتر نجیب الله بحیث منشی عمومی آن حزب هموار گردید.

فراموش نکنیم زمانی، داکتر نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی (حدخا) در پلینوم هژدهم آن حزب گفته بود: ما حزبی ها خواسته بودیم و تعهد داشتیم تا به مردم "غذا"، "لباس" و "مسکن" آماده سازیم. اما در بدل "غذا" مرمی در شکم، به عوض "لباس" کفن و بجای "مسکن" قبر، دادیم. رفقای حزبی بیائید تعهد داشته باشیم، تا گذشته ها را جبران کرده و راه آینده ی با سعادت را در پیش گیریم.

داکتر نجیب الله مسایلی از قبیل انصراف از حاکمیت تک حزبی، آزادی احزاب، خروج قوت های نظامی شوروی از افغانستان، پذیرش حقوق اقوام و ملیت ها، طرح حکومت با پایه های وسیع، برگشت مهاجرین به وطن و مسایل دیگری را مطرح ساخت. طرح این مسایل، مخالفین در حرب داشت و خود را آشکار ساخت، چون که مسکو مجال چنین کاری را نداده بود.

در امتداد تطبیق سیاست های جدید مسکو و تصفیه های درونی حزبی و دولتی، به تاریخ 3 قوس سال 1365 ش ببرک "کارمل" مجبور به استعفا از رهبری دولت گردید و حاجی محمد چمکنی بحیث سرپرست، مسوولیت دولت راعهده داشت و تا 8 میزان 1366 ش دررئس دولت تحت رهبری حزب (حدخا) باقی ماند. بعد از آن مسوولیت های دولتی و همزمان حزبی در اختیار داکتر نجیب الله تا 28 حمل 1371 ش قرار گرفت.

خواننده محترم! گفته بودیم که جانب سازمان (سازا) مذاکره با حزب (حدخا) را از بابت ناگزیری ها (حالت شرایط "جر" و "تبر") بخاطر کمایی کردن زمان، کسب فرصت و مجال تنفس جهت تطبیق و رسیدن به اهداف خویش آغاز نموده بود، در نتیجه دوام مذاکره میان حزب "حدخا" و سازمان "سازا"، حزب حاکم، در آستانه خروج قوت های نظامی شوروی با رهبری داکترنجیب الله، بخش های از خطوط فکری "سازا" را که با برخی از خواستهای مردم و منافع کشور در آن مقطع زمانی سازگاری داشت و ظاهراً حزب حاکم آنرا پذیرفته بود. پروتوکول همکاری بین "سازا" و "حدخا" به تاریخ 11 میزان 1366 ش بعنوان دو سازمان مستقل سیاسی توسط منشی های عمومی (داکترنجیب الله و محبوب الله "کوشانی") آن دو تشکل به امضا رسید. این مساله و برخی مسایل مرتب به آنرا در ادامه دنبال خواهیم کرد.



محبوب الله "کوشانی"



گام های برداشته شده داکترنجیب الله (با وجود مسوولیت های سنگین و جدی که متوجه موصوف در زمان تصدی کاری اش در استخبارات زمامداری ببرک "کارمل" بود) دیر آغاز گردید: از جمله اعتراف به عملکرد های منفی و خراب کارانه حزب و دولت رژیم هفت ثور و تداوم آن، طرح خروج قوت های نظامی شوروی از افغانستان، انصراف از حاکمیت تک حزبی، فراخوان آشتی ملی، چگونگی برگشت پناهنده گان و غیره همچنان کنگره دوم (حدخا) در ماه سرطان 1369 ش دایر گردید. کنگره نام حزب را تغییر داد برنامه و اساسنامه حزب وطن را اصلاح کرد و نام دولت جمهوری دموکراتیک را به دولت جمهوری تعویض نمود و ظاهراً حزب از رهبری دولت کنار رفت. هر یک تغییراتی بوجود آمده در زمان های متفاوت، واکنش های جدی برخی از حلقهات را در درون حزب و دولت سبب گردید و تشنج در درون حزب و دولت به شیوه و به گونه ی دیگری بالا گرفت.

به ادامه تشنجات (در درون حزب و دولت) جنگ های شدید میان دولت، قوت های نظامی شوروی و تنظیم های (هفتگانه و هشتگانه) و متحدین آنها در سطح بین المللی و منطقه با شدتی بیش از پیش در همه سطوح گسترده گردید و افغانستان این بار به محل و صحنه ی آزمایشگاه سلاح های چون راکت های (پیچورا، دوویناریال، لوناریال و سکر) و سکات، اورگان (در اختیار دولت) و استینگر (در اختیار برخی از تنظیم های مقیم پشاور) و غیره سلاح های مخرب، قدرت های بزرگ جهان بدل گردید. دیدیم بر تعداد کشته ها، مجروحین، مهاجرت ها، ویرانی ها، یتیم شدن ها، بی شورشیدن ها، معلولین و معیوبین روز تا روز افزوده شد. از این حالت رقتبار مردم و کشور ماتم زده ما، مافیایی جنگ های داخلی و خارجی، برخی کشورهای منطقه، جهان و بخصوص کشور پاکستان سوده های کلان برد و پاکستان (که میزبان تنظیم های هفتگانه جهادی و با در اختیار داشتن حدود پنج ملیون تن پناهنده افغانستان بود) از برکت و خیر سر تنظیم ها، شهدای سرزمین ما و مجبوریت های شرایط جنگ مردم افغانستان، مالک دارای سرشمار مالی، تسلیحات بی حساب و سلاح زره ی یا هسته ای شد. دیدیم که با قدرت های جهان پنجه نرم می کند و افغانستان و دولت آنرا به بازی - بازی گرفته و مصروف ساخته تا بتواند به اهداف خود که یکی از آن تشکیل کنفدریشن پاکستان- افغانستان می باشد دست یابد.

در چنین شرایط وحشت آفرین و خانمان سوز، جنگها داشت از کنترل سازماندهنده گان بین المللی و منطقه ی آن خارج گردد. قدرت های بزرگ جهان (ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی) دولت پاکستان (به نیابت از تنظیم های هفت گانه مستقر در پاکستان) و دولت ایران (به نیابت از تشکل های هشت گانه مقیم ایران) و دولت افغانستان، دست

به کار شدند و با پا در میانی سازمان ملل متحد، توافقنامه ژنیو مورخ 14 اپریل 1367 ش توسط پنج دولت متذکره به امضا رسید و هر یک از جوانب امضا کننده توافق نامه اهداف را در خفا دنبال می کرد.

همزمان با اعلان توافقات ژنیو و پیش بینی طرح خروج قوت های نظامی شوروی در ماه دلو سال 1367 ش از افغانستان، تنظیم های مقیم کشور پاکستان بلا فاصله در ماه حوت 1366 ش دولت انتقالی خویش را این طور تشکیل دادند: رئیس دولت انتقالی، انجیر احمد شاه احمدزی، معاون اول، داکتر ذبیح الله مجددی، معاون دوم، مولوی محمد شاه فضلی الی پانزده تن اعضای کابینه که در کابینه مذکور حقی برای تنظیم های هشت گانه مقیم ایران قائل نشده بودند. دولت ایجاد شده مذکور بزودی از هم پاشید و دولت دوم انتقالی با شکل شمایل گذشته ایجاد گردید آنهم بزودی پاشید. نا گفته نباید گذاشت که در مقاطع مختلف رژیم کابل و شوروی ها در داخل تنظیم ها و برعکس تنظیم ها در داخل دولت و قوای مسلح نفوذ داشتند. این مساله به هر دو طرف سهولت های را به وجود می آورد و در موارد درد سرهای را به هر دو طرف در پی داشت.

عدم صداقت برخی امضای کننده گان جوانب توافقنامه ژنیو و منافع برخی کشورها سبب شد تا از یکطرف مداخله از بیرون گسترش یابد و از سوی دیگر رقابت ها در درون حزب و دولت تشدید گردد و شهنوازخان "نتی" عضو بیروی سیاسی حزب و وزیر دفاع رژیم، با اشاره و سرجنابانی های از بیرون به تاریخ 16 حوت سال 1368 ش دست به کودتای نافرجام علیه رژیم داکتر نجیب الله زد، به مقاومت شدید نیروهای نظامی دولت، حتی مردم ملکی روبرو گردید، شکست خورد، با سه بال طیاره و چند تن از رفقای جنرال، با اعضای خانواده های خویش در کشور پاکستان مقر تنظیم های جهادی مقام اختیار کردند. عملاً توافقات ژنیو به شکست کشیده شد. عزیزان در حیرتم، ببینید برای ارضایی خواست ها و هوس های خویش به فرمان دیگران بر خود و خویشان، کشور (اگر دارند) و مردم افغانستان چه ها کردند: حکیمی در همچون موارد چه خوب گفته بود. اما باتاسف یا نخوانده اند و یا اینکه خوانده بودند و نفهمیدند:

دشمن دانا بلندت می کند بر زمینت می زند نادان دوست

یا اینکه: دشمن دانا که قصد جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

در امتداد شکست کودتای شهنوازخان "نتی" جنگ تمام عیار، قوهای تنظیمی و گروه های تندروی جهانی جابجا شده در افغانستان و پاکستان به کمک و همکاری فوج و رهنمای استخبارات پاکستان و به یاری گروه های تندرو خارجی غرض تصرف شهر جلال آباد (پلان و پروگرام این بود در صورت تسخیر شهر جلال آباد، حکومت تشکیل شده موقت در پاکستان در آن شهر مستقر گردد) یورش و لشکرکشی دسته جمعی راه اندازی شد، حملات قوی و چند جانبه، توسط قوت های مستقل رژیم کابل عقب زده شد، پلانهای خارج از مرز به شکست انجامید و شهر جلال آباد همچنان در اختیار دولت باقی ماند.

همچنان برخی از جبهه های جهادی ولایت های بلخ، سمنگان، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، پروان و کاپیسا و پنجشیر دسته جمعی، بخاطر تصرف مرکز علاقداری شهر بزرگ بدخشان، حشر عمومی نموده و لشکر کشیدند، بعد از محاصره چهل روزه، نتیجه بدست نیامد و دست از محاصره برداشتند. پلانها و نقشه های طرح شده در هر دو مورد (شهر جلال آباد و شهر بزرگ) به شکست مواجه گردید و عملاً تئوری پیروزی و غلبه از طریق جنگ به بنبست رسید. سقوط لوی ولسوالی خوست بتاريخ 16 حمل 1370 ش در همکاری حلقاتی در کابل در جهت شکستن بنبست عملی گردید مردم ما ناظر و گواه بودند که چگونه جنرالان و افسران بلند مرتبه بعد از اسارت بدون دغدغه باکرچ و کلاه جنرالی به وظایف خویش بر گشتند. اما سربازان دوره های مکلفیت و احتیاط اسیر شده، مظلومانه بیرهمانه تیرباران شدند. این هم از جمله معماهایست از سیاست گزاران سرزمین استبداد زده ی به نام افغانستان میهن ما. محترم "فایق لاهیچی" از زبان عسکرهای جلب و احضار به تیر بسته شده و آغشته بخون (چند تن آنها از مناطق سرحدی درواز، شغنان، واخان و زیباک ولایت بدخشان بودند) اینطور در دمندانه می نالد:

شور بر خیزد تهمت بر مسیحا بسته ای

روز محشر چون برآرم ناله، کاینک قاتلم

(فایق لاهیجی)

درچنین اوضاع و شرایط برنامه صلح سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان، بتاريخ 31 ثور 1370 ش مطرح گردید و نکات برجسته آن چنین است:

1- ضرورت حفظ خود ارادیت، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، عدم انسلاک و هویت اسلامی افغانستان.

2- شناسایی حق مردم افغانستان در تعیین دولت دلخواه شان و انتخاب نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عاری از هر گونه دخالت، تخریب، اجبار یا فشار خارجی.

3- ضرورت برای یک دوره انتقالی ... قبل از تشکیل یک دولت وسیع البنیاد.

الف: آماده ساختن شرایط انتقالی قابل قبول برای اکثریت وسیع ملت افغان...

ب: ضرورت آتش بس و توقف خصومات ها در دوره انتقالی.

ج: حمایت و کمک توسط سازمان ملل و سایر موسسات بین المللی در جریان دوره انتقالی و انتخابات.

4- ضرورت یک توافق همه جانبه ... جهت قطع سلاح به جناح های درگیر جنگ افغانستان.

5- پذیرفتن ضرورت کمک های کافی مالی و پولی برای کاهش مشکلات مهاجرین افغانی و ایجاد شرایط لازم غرض برگشت داوطلبانه شان به وطن و همچنین برای بازسازی اقتصادی و اجتماعی افغانستان.

طرح سرمنشی سازمان ملل متحد برای شکستن بنیست و اعلان طرح مذکور، که با منافع برخی از طرف های درگیر قضیه افغانستان در تناقض بود، چون از صلح در افغانستان چیزی عاید شان نمی گردد و منافع خود را در تشنج و جنگ می دیدند، دست به مانور های غافلگرا نه زدند. از جمله تشکلهای مقیم کشورهای جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان در تکاپو شدند و در تبنانی با حلقاتی در دولت شوروی، دولت های ایالات متحده امریکا، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی پاکستان و تنظیم های مقیم در کشورهای پاکستان و ایران به استثنایی حزب اسلامی گلب الدین "حکمتیار" (که ریاست برهان الدین "ربانی" را در ریس هیئت نماینده گان احزاب پانزده گانه غرض سفر به مسکو نیز برفته بود) و برخی از حلقات در درون حزب حاکم، هر یک از زاویه ی منافع خویش دست به تخریب برنامه صلح سرمنشی ملل متحد زدند. باز گشت ببرک "کارمل" (از مسکو در سرطان 1370 ش، تهیه تئوری ائتلاف و تحرکات شمال را قبلاً تدارک دیده بود ...) و سفر هیئت تنظیم های مجاهدین مقیم کشورهای جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان تحت ریاست استاد برهان الدین "ربانی" در جهت شکستن برنامه صلح سرمنشی ملل متحد سازماندهی شده بود، تا افغانستان را بیشتر به سوی تشنج کشانیده باشند و از این طریق بتوانند به اهداف دراز مدت و یا کوتامدت خویش دست یابند و اگر توانسته باشند خاک سرزمین مردم افغانستان را با غریبال بیخته باشند. فکر می کنم هنوز به اهداف استراتژیکی و مقاصد خویش دست نیافتند.

اگر از تلفات و ضایعات مادی و انسانی ناشی از درگیریهای نیروهای متخاصم درگیر جنگ و همزمان از تلفات تصفیه حساب در میان هریک هم صفان (تنظیم ها و تصفیه درون تنظیمی) و هم کیشان (فرکسیونها و حلقات درون ح.د.خ.ا "حزب وطن") و بی مبالاتی آنها در برابر مردم افغانستان که غیر قابل ارزیابی و غیر قابل جبران می باشد بگذریم. حاکمیت داکترنجیب الله بعد از چهارسال مقاومت (در نبود قوت های شوروی) در برابر مخالفین مسلح داخلی و متحدین بیرونی آنها، حاکمیت او در اثر دست درازی برخی از دولت ها، با مشکلات رو به صعود، درون حزبی و دولتی رویرو گردید و بالاخره عملاً به دو بخش تقسیم گردید (یک بخش با نماینده گی جنرال محمد رفیع، در چهار آسیا با گلب الدین "حکمتیار" ملاقات نمود و بخش دیگر با نماینده گی عبدالوکیل، در چهاریکار احمدشاه "مسعود" هم صحبت شد) و هر بخش، بنا به روابط های (از جمله قومی، سمتی، زبانی و تبنانی های داخلی و خارجی) از گروه ها و تنظیم های عمدتاً

تباری مربوط خویش حمایه کرده و بعد از زد و خورد های فیصله کن در چند منطقه شهرکابل به تاریخ هشت ثور 1371 ش به گونه ی رسمی قدرت توسط داکتر "سرابی" معاون دوم رییس جمهور، به نماینده گی از حکومت، به صبغت الله "مجددی" (به نماینده گی از تنظیم ها ی پانزده گانه) بحیث ممثل دولت اسلامی با حضور بنین سیوان نماینده سرمنشی سازمان ملل متحد انتقال یافت و هم زمان عفو عمومی توسط صبغت الله "مجددی" در جامعه اعلام گردید.

خواننده محترم! اینجا سوال مطرح میشود اینکه آیا کسی و یا کسانی در لابلای اوراق تاریخ جامعه بشری با چنین مساله تعجب برانگیز، گاهی برخوردارند و حزبی را سراغ دارند که اعضای رهبری (عمدتاً اعضای بیروی سیاسی) آن پی هم علیه یکدیگر، دسیسه و توطئه چیده و دست به کودتاهای حزبی و دولتی زده باشند و یا به کمکی دولت ها و یا کشورها یکی، دیگری را از صحنه سیاسی کنار زده باشد و حتا در پی از بین بردن حیات فزیکتی هم ایدیولوژی خویش دقیقه شماری کرده باشند. یا آنچنان تشنه بخون هم مسلکان خویش، بی قرار سیماب وار در کمین هم باشند. بیائید گزرا و فشرده این مساله را پی می گیریم:

ادامه دارد